

شاهنامه شناسی:

در راه رهایی از آشوب

دکتر جلیل دوستخواه

تانزویل - استرالیا

هزاره‌یی از زندگانی‌ی جاودانه‌ی فردوسی و شاهنامه را پشت سر گذاشته ایم. پس ناگزیر بایست دستاورد ده سده همدلی و همزبانی‌ی فرهیختگان و ادبیات‌شناسان و هنرمندان ما با شاعر و حماسه‌ی بزرگ و شکوهمند او، گنجینه‌ی شناخت و نقد و بررسی و آفرینش‌های هنری‌مان را سرشار کرده و مارا به سرچشمه‌های زلال آگاهی و دریافت رسانده باشد.

می‌توان گفت که در گستره‌ی نگارگری، خوشنویسی و کتاب‌آرایی، گنجایش و سزاواری‌ی شاهنامه را فرو نگذاشته و تا اندازه‌ی زیادی پویا و کوشا و حق‌گزار بوده ایم. برجا ماندن بیش از هزار دستنوشته از شاهنامه و در آن میان، شاهکارهای بی‌همتائی چون دستنوشته‌های بایستقروی و شاه‌طهماسبی و دستنوشته معروف به «دموت» گواه این سخن است. اما در حوزه‌ی متن‌شناسی و نقد و تحلیل ساختار شاهنامه چه داریم و هرگاه کسی از ما بپرسد که در این درازنای زمانی در زمینه‌ی شناخت زندگی و منش و گنجش شاعر و دریافت حماسه‌ی جهان شمول او چه کرده ایم، چه پاسخی می‌توانیم به او بدهیم؟ به راستی آیا در فراسوی کوشش‌های شاهنامه‌شناختی‌ی پژوهندگان هم‌روزگارمان در نزدیک به یک سده‌ی اخیر^(۱)، از آن نه سده‌ی پیشین جز

[آشنا: شیوه‌نگارش و ویراستاری از آن خود نویسنده است].

نقدی بر کتاب:

«سرچشمه‌های فردوسی شناسی»

مجموعه‌ی نوشته‌های کهن درباره‌ی فردوسی و شاهنامه و نقد آنها

از: محمد امین ریاحی

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، تهران -

۱۳۷۲

وزیری، هشت + ۵۱۲ ص. بها (نرم جلد) ۴۵۰۰ ریال / (سخت جلد)

۵۷۰۰ ریال



مشتی دروغ و خیال بافی و افسانه پردازی درباره‌ی زندگی فردوسی و سرگذشت شاهنامه که دهها بار در سده های پی در پی با اندک دگرگونی و گاه با شاخ و برگهای تازه و بی هیچ نقد و نظری در جنگها و تذکره ها و تاریخنامه ها باز آمده، چه برای ما برجا مانده است؟

آیا عرق شرم بر چهره‌ی ما نمی نشیند که در میان این همه کاغذ روسیاه و تباه شده در کتابهای سده های گذشته مان، حتا یک زندگینامه‌ی به نسبت پذیرفتنی از استاد توس و یک تحلیل و نقد و بررسی‌ی هوشمندانه و ژرف نگرانه از شاهکار یگانه‌ی او به چشم نمی خورد؟ آیا مایه شگفتی نیست که از یک سو شاهنامه از دیدگاه ادبیات شناسان جهان امروز، در شمار چند اثر بزرگ روزگاران کهن همچون «ایلیاد» و «اُدیسه» ی «هومر» و «مهابهارته» حماسه‌ی باستانی‌ی هندوان و در کنار دیگر شاهکارهای جهان شمول ادبیات در هزاره‌ی اخیر جای دارد^(۲) و به بسیاری از زبانهای زنده و حتی چینی و ژاپنی ترجمه شده؛ اما از سوی دیگر هیچ گفتار یا کتاب سزاواری درباره‌ی شاعر و حماسه‌ی او به زبان مادری‌ی وی از گردش قرن‌ها به یادگار نمانده است؟

پاسخ این پرسشها این است که: چون نیک بنگریم، روند رویکرد گذشتگان ما در سده های پس از فردوسی به زندگی او و درونمایه‌ی حماسه اش و میراث آشفته و نافرهیخته و مبتدلی که از آنان برای ما باقی مانده، به راستی شرم آور و تأسف انگیز است!

اما از آن جا که از احساس شرم و تأسف به تنهایی کاری ساخته نیست و گله گزاری از ناخویشکاری‌ی پیشینیان نیز گرهی از کار نمی گشاید و آب رفته را به جوی باز نمی گرداند^(۳)، ناگزیر امروز باید دست به کاری کارستان زد و به دور باطل افسانه پردازی و یاوه بافی‌ی عوام پسند و سخن گفتن بی پروا و بدون پشتوانه‌ی استوار دانشی و پژوهشی پایان داد. به دیگر سخن، باید با رزم افزار بینش فرهیخته‌ی انسان امروزمین به نبردی بی امان با خرافه باوریه‌ها و ساده انگاریها رفت و پویایی و سامان پیشرو و چون و چرا بردار امروز را جایگزین ایستایی و آشوب و گذشته گرایی‌ی بی چون و چرا

کرد. ما برای نوزایی‌ی فرهنگی، ناگزیریم که همه‌ی مرده ریگ نیا کانمان را به بوت‌ی آزمونی سخت و ژرفکاوانه ببریم و بررسییم و عیار بسنجیم و به محک انتقادی بنیادی و سازنده بزنییم تا بتوانیم سره را از ناسره بازشناسیم و همه چیز را از نو رده بندیم و نام بگذاریم.

کتاب موضوع بحث این گفتار را - که برآیند کوشش دانشورانه و پژوهش گسترده و سودبخش یکی از شاهنامه پژوهان سزاوار روزگار ماست - می توان به مثابه‌ی تازه ترین حلقه در زنجیره‌ی کوششهای دانشوران و پژوهشگران سده‌ی اخیر در راستای دست یابی به چنین هدفی ارزیابید. نام کتاب، خود به روشنی گویای درونمایه‌ی آن است و خواست و دیدگاه نویسنده از سامان بخشی‌ی این دفتر، به بیان خود او این است که:

«سیر فردوسی شناسی را در هزار سال گذشته، چون آینه‌ی روشنی پیش چشم خوانندگان بگذارد تا سابقه ظهور افسانه ها و مراحل تحولات آنها را بنگرند و از افسانه ها به حقیقت برسند و چهره تابناک بزرگترین حکیم و شاعر ایران را از پشت غبار قرون و اعصار به روشنی ببینند.» (ص ۳)

آنچه در این کتاب فراهم آورده شده، از دیدرس و دسترس پژوهندگان تراز یکم زندگی و کارنامه‌ی فردوسی دور نبوده است. اما گرد آورنده، بایستگی‌ی دست یابی دیگر جستارگران در پهنه‌ی حماسه‌ی ایران بدانها و پراکنده بودن آنها در کتابها و مجموعه های گوناگون و گاه کمیاب - را به دیده گرفته و دست به کار زده است. وی می نویسد:

«نظر به این ضرورت بود که کلیه گفته ها و نوشته های مربوط به فردوسی را از نوشته های موزخان و تذکره نویسان و مقدمه های کهن دستویسهای شاهنامه و ستایشهایی که شاعران و دیگر بزرگان از او کرده اند، از سالهای نزدیک به عصر او تا اواخر قرن پیش - یعنی تا آغاز انتشار تحقیقات جدید - فراهم آوردم و در مقدمه هر بخش، به نقد آنها پرداختم که اینک به صورت

مجموعه حاضر در اختیار دوستداران فردوسی

گذاشته می‌شود، (ص ۲)

نکته‌ی اخیر در سخن نویسنده، یعنی بررسی و نقد هر یک از نوشتارهای پیشینیان درباره‌ی فردوسی و شاهنامه، از اهمیت ویژه‌ی برخوردارست و پژوهنده‌ی امروزی که به میانجی‌ی این کتاب، به سرچشمه‌ی فردوسی‌شناسی راه می‌یابد، این بختیاری را دارد که در کنار هر یک از نوشته‌ها، دیدگاه انتقادی‌ی شاهنامه پژوهی آزموده و نکته‌ی سنج را هم بنگرد و ریشه‌های بسیاری از ناهمخوانیها و آشفته کاریها را بازشناسد و در یک سخن، در روند کوشش و کنشی سازنده قرار گیرد.

پس از پیشگفتار کوتاه کتاب (صص ۱-۴) که در برگیرنده‌ی اشاره‌هایی است به هدف نویسنده و فرایند شکل‌گیری‌ی این دفتر، گفتاری بلند به نام «رنج و روزگار فردوسی» را می‌خوانیم (صص ۵-۱۱۲). نویسنده در این گفتار، زمان و زادگاه فردوسی و ویژگیهای تاریخی و اجتماعی عصر وی و چگونگی‌ی آغاز شاهنامه‌سرایی‌ی او و پیگیری‌ی آن تا پایان زندگانی‌ی سراینده و پیوندهای استاد توس با هم‌روزگاران و نیز روند زندگی‌ی پایدار فرهنگی‌ی شاهنامه را در اندیشه و گفتار و کردار ایرانیان در سده‌های پس از شاعر، برمی‌رسد و بر بنیاد داده‌های دانش شاهنامه‌شناسی‌ی دوسده‌ی اخیر در اروپا و ایران و پشته‌های تاریخی و ادبی دیگر، چشم اندازی گسترده از زندگی‌ی حماسه‌سرا و آفرینش ادبی و هنری‌ی او به دوستداران شاهنامه‌نشان می‌دهد. مؤلف با آوردن این گفتار آموزنده در آغاز کتاب، بر آن است که خواننده را با ذهنی آماده به سراغ افسانه‌بافیها و عبارت پردازیهای گذشتگان بفرستد و او را برای آغاز این جستار، بر مرکب اندیشه‌ی ژرف نگر و شک و رز عصر دانش و روشنگری سوار کند.

در پی این گفتار رهنمون و آگاهی بخش، فصل اصلی و عمده‌ی کتاب، با عنوان «نوشته‌های کهن» آغاز می‌شود. در این فصل (صص ۱۱۳-۴۷۷) نخست بخشی به نام «فردوسی از زبان خودش» می‌آید که سرچشمه‌ی آن، اشاره‌های گوناگون-

و بیشتر کوتاه - شاعر و در سرتاسر شاهنامه است و این فرصت را به خواننده می‌دهد که از راه بررسی‌ی این کهن‌ترین و مستندترین و معتبرترین گزارشها به گونه‌ی یکجا و در کنار هم، نگاهی به جنبه‌های گوناگون زمان و زندگی و کار شاعر و حکیم بزرگ حماسه‌سرای بیکند. پس از این بخش، گفتاوردهایی از ۶۲ مأخذ کهن از زمان شاعر تا سده‌ی سیزدهم هجری درباره‌ی فردوسی و شاهنامه به ترتیب تاریخ نگارش آمده است.

نویسنده - چنانکه پیشتر هم اشاره رفت - تنها به در پی هم نهادن گفتاوردهای گوناگون بسنده نمی‌کند و با نقد و بررسی‌ی نکته به نکته‌ی هر نوشتار و سنجش آن با نوشتارهای دیگر و افزودن یادآوریهای رهنمون و روشنگر در پی نوشت هر گفتار، فضایی انتقادی و سازنده و روی آور به پژوهش دانشگاهی و فرهیخته‌ی امروزی پدید می‌آورد که ستودنی است.

در رویکرد نویسنده به متن شاهنامه و گفتاوردهای از آن، از یک سو و در تحلیلهای انتقادی و برداشتهای وی از جنبه‌های گوناگون زندگی‌ی شاعر و درونمایه‌ی حماسه‌ی او از سوی دیگر، گاه به نکته‌هایی بر می‌خوریم که نیاز به دقت و ژرفکاوی بیشتر و چه بسا دگرگونی‌ی پاره‌یی از داده‌ها و روزآمد کردن آنها دارد. نگارنده‌ی این گفتار، ضمن ارج شایسته‌ی خدمت شایسته‌ی «دکتر محمد امین ریاحی» در عرضه‌ی این کتاب سودمند به دوستداران فردوسی و شاهنامه، در همسویی‌ی با خواست ایشان که چیزی جز توفهم زدایی و رهایی از آشوب چند صدساله در نگرش به شاعر و حماسه‌ی او نیست، این نکته‌ها را در این جا به میان می‌کشم، باشد که به کوشش بیشتر در این راستا یاری برساند.

۱. گفتاوردهای از شاهنامه

پشتوانه‌ی عمده‌ی نویسنده برای گفتاوردهایش از شاهنامه، «چاپ بروخیم» بوده است و در این باره می‌نویسد: «ما انتشار را از چاپ بروخیم گرفته ایم و با جلدهای

اول و دوم چاپ دکتر خالقی مقابله کرده ایم و نیز چون چاپ بروخیم از جلد‌های ۷ به بعد مغلوپ است، در قسمتهای آخر به چاپ مسکو هم مراجعه شده است.» (ص ۱۱۷)

درباره‌ی ویرایش مسکو، برداشت مؤلف کتاب، چنین است:

«ارزش این چاپ با این که شهرتی یافته و مورد مراجعه بعضی پژوهندگان است، کمتر از شهرت آن است.» (ص ۱۰۳)

نویسنده از شاهنامه‌ی ویراسته‌ی «دکتر جلال خالقی مطلق»^(۴) با «شکر و شادمانی» یاد کرده و آن را «نمونه‌ی روش صحیح تحقیق و حاکی از دقت و دانش و هوشیاری محقق» شمرده است (ص ۱۰۷).

+ می‌گوییم: شاهنامه چاپ «کتابخانه یهودا بروخیم و پسران» در ۹ جلد متن و ۱ جلد ملحقات که از روی ویرایش «فولرس» و در جلد‌های اخیرش با سنجش با ویرایشهای «مکن» و «مُل» و بانگ‌رش و سرپرستی چندتن از استادان ایرانی در سال ۱۳۱۵ خورشیدی در تهران منتشر شد، گرچه در زمان خود، گامی به پیش بود و برتری‌ی پیشگامی‌ی دست اندرکارانش، هیچ‌گاه از چشم حق‌گزاران دور نخواهد ماند، امروزه دیگر نمی‌تواند پشتوانه‌ی اصلی برای گفتاوردها از شاهنامه باشد. اما شاهنامه‌ی ۹ جلدی‌ی ویراسته‌ی پژوهندگان روسی و نیز زنده یاد «عبدالحسین نوشین»^(۵) به رغم نارسایی‌ی شیوه‌ی پژوهش و انگشت شمار بودن دستنوشته‌های کهن پشتوانه‌ی آن و نادرستی‌ها و ناروایی‌هایی که در آن راه یافته است، کوششی ارجمند و به نسبت سودمند به شمار می‌آید و تا نشر همه‌ی دفترهای ویرایش «خالقی مطلق»، همچنان برای بازبرد پژوهندگان بدان و گفتاورد از آن (همانا با دید انتقادی و سنجش با دیگر پشتوانه‌ها) بایسته خواهد بود و پس از آن نیز، یکسره از آن بی‌نیاز نخواهیم شد.

براین بنیاد، بر آنم که در هر کار شاهنامه‌شناختی در این زمان، درست آن است که در وهله‌ی نخست به شاهنامه‌ی

ویراسته‌ی «خالقی مطلق» (تا آن‌جا که نشر یافته است) و پس از آن به ویرایش مسکو بازبرد داده شود و چاپ بروخیم و مُل و مکن و جز آن‌تها در مرحله‌ی پسین و برای سنجش پاره‌ی‌ی از کاربردهای شک برانگیز بکار آید و در هیچ حالی از یاد نبریم که هیچ یک از شاهنامه‌های تا کنون نشر یافته «مطلق» و «اصح» نیست.

*

در بیت‌هایی از شاهنامه که در این کتاب آورده اند، نگاشته‌های بسیاری را می‌بینیم که بدل نگاشته‌های آنها در ویرایش خالقی مطلق و گاه ویرایش مسکو بر آنها برتری‌ی آشکار دارد و از پشتوانه‌ی دستنوشته‌های کهن تری برخوردار است. هرگاه بخواهم همه‌ی این دوگونگی‌ها را در این جا بر شمارم، این گفتار بیش از اندازه به درازا خواهد کشید. پس، برای نمونه، چندتایی را می‌آورم:

- «نهان گشت آیین فرزندگان / پراگنده شدن نام دیوانگان» (ص ۷).

+ خا.^(۶) کردار (= ۵ دستنوشته کهن، از جمله ف. و ل.) به جای «آیین» و کام (= ۷ دستنوشته کهن، از جمله ف. و ل.) به جای «نام» آورده است که در ساختار بیت و فضای معنا شناختی آن در شاهنامه (روزگار ضحاک) برتری چشمگیری دارد. («نام» تنها در دستنوشته واتیکان آمده است.)

- «دل روشن من چو برگشت از وی / سوی تخت ... / که این نامه را ... / از دفتر به گفتار خویش آورم» (ص ۱۹).

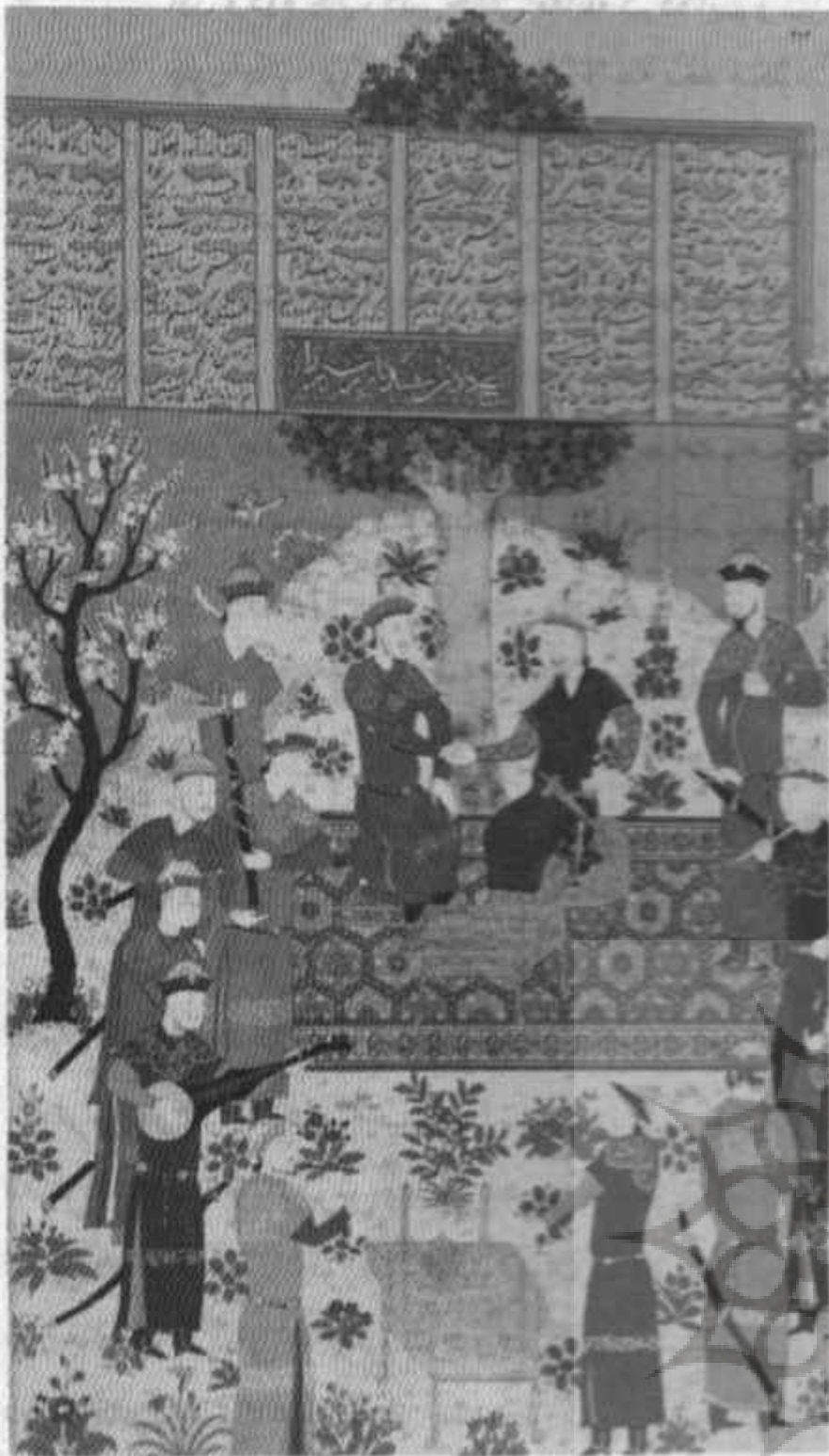
+ خا. بگذشت (= ۳ دستنوشته کهن، از جمله ف.) به جای «برگشت» و به پیوند (= ۳ دستنوشته کهن، از جمله ل.) که در ف. و ق. هم دگر دیسه‌ی آن به پیوند ورامی بینیم) آورده است به جای «از دفتر به» که هر دو گزینش، همخوانی با واژگان متن در کاربردهای همانند را به خوبی نشان می‌دهد.

- «اگر دادگر باشی ای شهریار / نمانی و نامت بود یادگار» (ص ۲۰).

+ مس. و سرفراز و بماند دراز دارد به جای «ای شهریار»

* خا. = ویرایش خالقی مطلق، مس. = ویرایش مسکو، ف. = شاهنامه دستنوشته ۶۱۴ فلورانس، ل. = دستنوشته ۶۷۵ لندن،

ق. = دستنوشته ۷۴۱ قاهره.



و «بود یادگار» که بنیادی تر و فردوسیانه ترست. («ای شهریار» و «بود یادگار» تنها نگاشت ۲ دستنوشته از نیمه‌ی سده‌ی نهم است.

- «جوانی پیامد... / سخن گفتن خوب و روشن روان / به نظم آرم این نامه را گفت من / از او شادمان...» (ص ۲۲).

+ خا. سخن گفتنی خوب و طبعی روان (= ۷ دستنوشته کهن) و به شعر (= ۹ دستنوشته کهن) دارد به جای «سخن گفتن خوب و روشن روان» و «به نظم»، که درست تر و استوارتر و پذیرفتنی تر می‌نماید.

- «اگر زندگانی بود دیر باز / هرین دین خرم بمانم دراز» (ص ۱۳۰).

+ «دین» (که در پاره‌ی بی از دستنوشته‌ها «دیر» به جای آن آمده است) به احتمال زیاد، باید گشته‌ی «وین» به معنی تاکستان و باغ انگور باشد که با درونمایه‌ی بیت پسین آن («یکی میوه‌داری بماند ز من / که بارد همی بار او بر چمن») همخوانی کامل دارد. این بیت با کاربرد «دین» و «دیر» نمی‌تواند معنی‌ی درستی داشته باشد. (۵)

- «چنین سال بگذاشتم شصت و پنج / به درویشی و زندگانی ورنج» (ص ۳۶).

+ همین بیت را دوبار دیگر (در ص ۳۷ و ۱۳۶) با به رنج به جای «ورنج» آورده اند که برابر با نگاشت مسدود درست است.

- «یکی نامه دیدم پر از داستان / سخنهای آن پرمنش راستان / فسانه کهن بود و منشور بود / طبایع...» (ص ۱۴۱) + مسدود از گه باستان به جای «دیدم پر از داستان»، برمنش به جای «پرمنش» و جو جامی گهر بود به جای «فسانه کهن بود» دارد که برتری‌ی آشکاری را نشان می‌دهد.

- «چو سال اندر آمد به هفتاد و یک / همی زیر بیت^(۶) اندر آمد فلک» (ص ۴۲).

+ برای روشنگری درباره‌ی واژه‌ی «بیت» افزوده اند که نخستین بار مرحوم «بهار» دریافته که «بیت» واژه‌ی فارسی و به معنی‌ی مطلق شعر است. اما در ص ۱۶۹ همین بیت را با بدل نگاشت «شعر» به جای «بیت» آورده اند.

- «چو فردا بر آید بلند آفتاب / من و گرز و میدان و افراسیاب» (ص ۲۳۱).

+ در پی این بیت آورده اند که نیمه‌ی نخست آن در شاهنامه نیست و نیمه‌ی دوم جزو بیتی است در پیام «گودرز» به «پیران» («نجویم برین کینه آرام و خواب / من و گرز و...»). اما در ص ۲۳۶ نیمه‌ی نخست را بی هیچ گونه یادآوری، به گفتاوردا از «چهارمقاله» چنین آورده اند: «اگر جز به کام من آید جواب /...».

- در صص ۲۹۶-۲۹۷ سه بیت از شاهنامه را از روایتی در «جهانگشای جوینی» آورده و یادآوری کرده اند که در بروخیم و مسکو به صورت مغلو ط آمده و درست آنها را از خالقی مطلق گرفته اند. اما در نخستین بیت «چو زان لشکر گشن برخاست گرد» را به جای چو برخاست زان لشکر گشن گرد (نگاشت خا.) آورده اند.

- «چو این نامور نامه آید به بن / از من روی کشور شود
پرسخن» (ص ۱۶۰).

+ در ص ۱۶۷ همین بیت را بدین گونه آورده اند: «چو
این نامور نامه آمد به بن / از من روی گیتی شود پرسخن».
- در ص ۱۶۰ «از این پس نمیرم...»، در ص ۱۶۷ «از آن
پس نمیرم...» و در ص ۱۶۹ «نمیرم از این پس...» آورده اند.
+ گویا رهایی از آشوب و اغتشاش، چندان هم آسان
نباشد!

- در ص ۱۱۱ بیت مشهور «میا زار موری...» را به گفتاورد
از کتاب «فرائد السلوک» شمس سنجاسی آورده و یاد آور
شده اند که نیمه‌ی دوم آن به گونه‌ی «که او نیز جان دارد و
جان خوش است» آمده است و افزوده اند که: «برتری مسلم
این ضبط بر آنچه از نسخ دیگر بر سر زبانها افتاده، نیازی به
توضیح ندارد.»

+ یاد آوری نکرده اند که نیمه‌ی دوم بدین گونه، نگاشت
برگزیده‌ی خا. نیز هست و نیمه‌ی نخست هم در آن ویرایش به
گونه‌ی «مکش مورکی را که روزی کش است» آمده است.
در پی نوشت ص ۲۹۵، نگاشت نیمه‌ی دوم به گونه‌ی
آمده در فرائد السلوک و خا. را تنها به «نسخ کهن شاهنامه»

نسبت داده و نوشته اند که: «صحیح تر می نماید».
جا دارد پرسیم که: چگونه یک و همان نگاشت را در دو
جای کتاب، به دو گونه ارز می یابند و توضیح می دهند؟
- در ص ۲۹۵، همان بیت مشهور را با بیتی دیگر، به
گفتاورد از «بوستان سعدی» و به منزله‌ی «تضمین دو بیت از
او (فردوسی)» آورده اند.

+ بیت دوم: «سیاه اندرون باشد و سنگدل / که خواهد که
موری شود تنگدل» سروده‌ی خود سعدی است و نه تضمین
از فردوسی، و بعدها به قرینه‌ی همراهی و پیوند معنایی با
بیت نخست، به دست پاره‌یی از رونویسان به دستنوشته‌های از
نیمه‌ی سده‌ی هفتم به بعد شاهنامه راه یافته است. (۷)

- در ص ۱۰ از دو بیت دشنام آمیز مشهور «ز شیر شتر
خوردن ... / عرب را به جایی ... / که تخت عجم ... / تفو بر
تو...» به منزله‌ی «ابیاتی هماهنگ با روح شاهنامه و

جهان بینی فردوسی که در نسخه های کهن شاهنامه نیست و
ظاهراً افزوده کاتبان است» یاد کرده اند. اما در ص ۱۷ همین
دو بیت را بی هیچ توضیحی از فردوسی دانسته و بخشی از
نامه‌ی «رستم فرخ زاد» به برادرش شمرده اند و باز در ص
۱۶۲ همین دو بیت را از فردوسی و در جزو نامه‌ی «رستم
فرخ زاد» به «سعدوقاص» آورده اند.

+ می گویم: نخست این که سرشت و گوهر شاهنامه و
جهان بینی فردوسی با این گونه نکوهشها و دشنام گوییهای
نژادپرستانه (هرچند درباره‌ی مهاجمان و ویرانگران ایران)
هماهنگی ندارد. دوم این که در ویرایش مسکو این دو بیت،
به حق در شمار افزوده های بر «نامه‌ی رستم به سعدوقاص»
(ونه به برادرش)، در پی نوشت آمده است و همه‌ی نشانه ها
حکایت از افزوده و ساختگی بودن آنها دارد.

- در ص ۱۷ دو بیت «از این مارخوار اهرمن چهرگان / از
دانی و ... / نه گنج و نه نام ... / همی داد خواهند...» را بخشی
از نامه‌ی «رستم فرخ زاد» به برادرش شمرده اند.

+ این دو بیت نه در نامه‌ی رستم به برادرش، بلکه در
نامه‌ی یزدگرد سوم به مرزبانان طوس آمده است. (۸)

۲. صحیح ترین دستنوشته

- در ص ۵۱ نوشته اند: «نسخه مورخ ۶۷۵ موزه بریتانیا که
با کشف نسخه مورخ ۶۱۴ فلورانس دیگر قدیم ترین نسخه
شاهنامه نیست، به استثنای برگهای نو نویس اول و آخر آن،
هنوز صحیح ترین نسخه شاهنامه شناخته می شود.»

+ صفت «صحیح ترین» (یا به تعبیر قدمایی «اصح») را
درباره‌ی هیچ دستنوشته‌ی جز آنچه به خط خود شاعر باشد و یا
- دست کم - پس از رونویسی به تأیید شخص شاعر رسیده
باشد، نمی توان بکار برد. دستنوشته ۶۷۵ لندن که برای
گروهی مطلق شده است، با همه‌ی ارزش و اهمیتی که دارد،
خالی از نارواییهای آشکار نیست و این معنی از همه‌ی
ویرایشهایی که این دستنوشته را در شمار پشتوانه های خود
داشته اند (مسکو، مینوی، خالقی مطلق و جز آن) برمی آید.
بنابراین، درست آن است که دستنوشته ۶۷۵ یکی از

دستنوشته‌های کهن و به نسبت صحیح شاهنامه است.

۳. ستایشنامه های محمود در شاهنامه

در باره‌ی ستایشنامه ها یا مدحهای خطاب به «محمود غزنوی» که در آغاز و پایان و جاهایی از میانه‌ی شاهنامه آمده، در گذشته (بویژه در دهه های اخیر) بحثهای گسترده‌ی در پژوهشهای شاهنامه شناختی به میان کشیده شده که هیچ یک تا کنون به برآیندی پذیرفتنی و پایان بخش نرسیده است. «ولف» ۱۵ بار کاربرد نام «محمود» در شاهنامه را در فرهنگ خود ثبت کرده است که ۱۰ بار آن در ستایشنامه های افزوده بر متن و ۵ بار آن در «هجونامه» ی ساختگی است. از هجونامه جدا گانه سخن خواهیم گفت. اما آمدن این ستایشنامه ها در متن شاهنامه که در همه‌ی دستنوشته‌ها نیز به ثبت رسیده است، مسئله یی است که نمی توان آسان از سر آن گذشت.

دیدگاه نویسنده‌ی این کتاب درباره‌ی این امر، گرچه به نتیجه یی مثبت و قطعی نمی رسد، اما روی آور به دریافت و برداشتی نو تر از دیگران و نزدیک تر به واقعیت مسئله است. نویسنده، هر چند به سروده شده بودن این ستایشنامه ها به وسیله‌ی خود فردوسی و افزودگی ی آنها بر نگارش دوم شاهنامه در حدود سال ۴۰۰ برای تقدیم کتاب به محمود که در بیشتر پژوهشهای معاصران پذیرفته شده است، شککی نمی ورزد، می کوشد تا ناخوشایندی انتساب این گونه افزوده ها به حماسه سرای بزرگ را با برشمردن دلیلهایی بیوشاند و بودن آنها را در شاهنامه، به گونه یی توجیه کند. اما از آن جا که در ته دل از وصله خوردگی ی این پاره های ناهمگون با منش والای شاعر و پایگاه شکوهمند حماسه‌ی او به شاهنامه آزرده است، از بیان سخنانی که می تواند در رهیافت پژوهندگان به واقعیت مطلب سودمند افتد، خودداری نمی ورزد. برای نمونه در ص ۶۸ می نویسد:

«عظمت فردوسی در این است که او شاهکار خود را علی رغم سیاست فرهنگی حاکم بر ایران آن روز سروده است».

+ برداشتی است دقیق و درست؛ اما در تقابل با کلیت مسئله ی مدح محمود به وسیله ی فردوسی قرار می گیرد که نویسنده آن را رد نکرده است. زیرا باور کردنی و پذیرفتنی نیست که شاعری اثر با عظمتی چون شاهنامه را «علی رغم سیاست فرهنگی حاکم» سروده و در همان حال، سلطان خودکامه یی را هم که در رأس هرم قدرت زمان جای داشته و «سیاست فرهنگی ی حاکم» عین خواست و کام او بوده است، با اغراق آمیزترین تعبیرها و وصفها ستوده باشد. چنین کاری تنها از یک شتیاد شعبده باز که مخاطب خود را ابلهی تمام عیار فرض کرده باشد، برمی آمده و نه از فردوسی آزاده و آدمی خوی، آن هم در خطاب به محمود که خود یا حاشیه نشینان بارگاهش، به هر حال از دریافت این دوگونگی در نمی مانده اند.

- نویسنده در ص ۷۵ کتاب، یک گام پیشتر می گذارد و به سوی دیگر مسئله، یعنی محمود می پردازد و می نویسد:

«امروز مسلم شده است که محمود هیچ گونه علاقه ای به مفاخر و مآثر گذشته ایران نداشت و به همین دلیل وقتی شاهنامه فردوسی به دست او رسید، قدر آن را شناخت».

+ این هم دریافتی است درست و برآمده از شناخت منش و کنش واقعی ی محمود و دستگاه فرمانروایی اش. اما جای این پرسش بنیادی و مهم باقی است که: آیا این بیگانگی و بی علاقه‌گی ی محمود به یادمانهای فرهنگ ایرانی که امروز پس از هزار سال بر ما مسلم شده است، در آن روزگار برای حکیم آگاه و فرزانه‌ی هوشمندی چون فردوسی که سر تاسر شاهنامه گواه بینش والای اوست، مسلم نبوده و او از سر نا آگاهی و ساده لوحی، محمود را درست خلاف آنچه بوده است، پنداشته و با آن آب و تاب ستوده است و یا آن که دانسته و آگاهانه، حقیقت را فدای مصلحت حقیری چون گرفتن صله و پاداش از کسی چون محمود کرده است؟

به راستی برای کسی که با فردوسی و شاهنامه‌ی بزرگ او همدلی و انس و الفت داشته باشد، کدام یک از این دو می تواند پذیرفتنی باشد؟

دگر دیسگی اندیشه و روان و ذوق کند تا هم به فرهنگ و یادمانهای کهن ایرانی گرایش یابد و هم شعر شناس و صاحب نظر شود و اثری به شگرفی شاهنامه را دریابد و بپسندد؟ و یا آن که شاعر، آفریده‌ی بی‌همتای خود را دست کم گرفته و بازیچه انگاشته بود؟؟

پیداست که بحث درباره‌ی اصیل یا ساختگی بودن ستایشنامه‌های محمود در شاهنامه را نمی‌توان در این جا و در میانه‌ی این نقد کوتاه به سرانجامی رساند. چنین کاری، نیازمند گفتاری جداگانه است^(۱) و نگارنده، این امیدواری را دارد که روزی این کار را بر دست گیرد و به برآیندی سزاوار برساند.

۴. هجوناامه‌ی منسوب به فردوسی

«هجوناامه» گروهیتهایی است با شمارهای گوناگون که در پایان پاره‌ی بی از دستنوشته‌های شاهنامه و نیز در تذکره‌ها و کتابهای دیگر آمده و آنها را سروده‌ی فردوسی در نکوهش محمود انگاشته اند که بر پایه‌ی افسانه‌ها با شاعر بدرفتاری کرد و صله‌ی را که شاعر انتظار داشت بدو نبخشید!

در سده‌های پیشین کمتر کسی در درستی انتساب این گروهیته‌ها به فردوسی تردید کرده بود و در همه جا آنها را با آب و تاب آورده بودند و همواره زبازد خاص و عام بود. در یکی دو سده‌ی اخیر، نخست پاره‌ی بی از پژوهندگان غربی و سپس شماری از ایرانیان به بررسی این بیته‌ها و چگونگی ساختار و زبان و فضای آنها پرداختند و رفته رفته دریافتند که کسانی پس از شاعر، بیتهایی را از جاهای گوناگون شاهنامه برگزیده و با دگرگونی‌هایی، همراه بیتهای سست و مبتذل و فرومایه‌ی دیگری از بافته‌های خود، بر دستنوشته‌های شاهنامه افزوده اند که به «هجوناامه» معروف شده و به ناحق به منزله‌ی سروده‌ی فردوسی شهرت یافته است.

در کتاب کنونی، در این زمینه با برداشتهای گوناگون و ناهمخوان نویسنده در اشاره به «هجوناامه» روبرو می‌شویم که طیفی از پذیرش تا انکار را در بر می‌گیرد. در صص ۴۷-۴۸ پس از اشاره به این که «کسانی اصولاً هجوناامه را مجعول



در ص ۸۷ نویسنده در داوری آشکار و قطعی خود درباره‌ی محمود، می‌نویسد:

«به نظر من، نخستین علت (علت بی‌علاقگی محمود به شاهنامه) این بوده که محمود شعر نمی‌فهمید، اگرچه درباره‌ی شعر دوستی و شاعرناواری او مبالغه‌ها کرده اند.»

+ جا دارد که پرسیم: آیا برای فردوسی دشوار بود که به شعر ناهمسی‌ی محمود پی ببرد؟ و اگر از بیگانگی سلطان با دستاورد سی سال زندگی و آفرینش خود، آگاه بود و باز هم بنابر فرض شایع و مشهور - اقدام به افزودن ستایشنامه‌های ویژه‌ی محمود بر شاهنامه و فرستادن و یا - بر پایه‌ی سست تر افسانه - بردن آن به دربار او کرد، آیا در انتظار معجزه‌ی بی بود که آن جبار قهار زمانه‌ی او را ناگهان دچار

دانسته و برخیها فقط ۶ بیت منقول در چهارمقاله را از فردوسی می‌دانند.» افزوده اند:

«... اما وجود ابیاتی از آن را در نسخ کهن طوقاوسرای و قاهره و نسخ دیگر چه باید کرد؟ بیهوده سخن بدین درازی نبود.»

در ص ۲۶ از تردید به یقین گراییده و آورده اند:

«بعد از نومیدی از قدرشناسی محمود... ابیاتی حاکی از گله و ناخشنودی از محمود و هجو او به کتاب خود افزوده است.»

اما بدین اندازه هم بسنده نکرده و به جست و جوی «سند معتبری» برآمده و با اشاره به کنایه‌ی «مختاری غزنوی» در «شهریارنامه» به هجوگویی فردوسی درباره‌ی محمود، نوشته اند:

«این گفته مختاری، علی‌رغم اجتهاد کسانی مثل پرفسور محمود شیرانی که اصولاً هجوسرای فردوسی را بکل مردود شمرده اند، سند معتبری است براین که به هر حال فردوسی هجونامه‌ای سروده بوده که خاطره آن یک قرن بعد... در دربار غزنویان هند فراموش نشده بوده است.» (ص ۶۷)

با این حال، در جای دیگری از کتاب، این «سند معتبر» را از یاد برده و پافشاری بر درستی انتساب هجونامه به فردوسی را به کنار گذاشته و آورده اند:

«اگرچه بیشتر ابیات هجونامه به صورتی که هست، اصیل نیست؛ به این معنی که ابیاتی را از شاهنامه برگرفته اند و دشنامهایی را که با روح والا و زبان بساکیزه‌ی دانای طوس سازگار نیست، بر آنها افزوده اند؛ اما آن قدر هست که چیزهایی را گفته اند که فکر می‌کرده اند فردوسی باید گفته باشد.» (ص ۹۱)

در پی نوشت ص ۲۰۰ در گفتاوردی از «ژیلبر لازار»، ۳ بیت از هجونامه را از آفرین نامه ابوشکور بلخی دانسته اند و در ص ۳۵۶ سرانجام در اشاره به هجونامه حکم قطعی

داده اند: «صحت انتسابش به فردوسی مردود است.»

در ص ۴۵۲ نیز در انتقاد از «قاضی نورالله شوشتری» نوشته اند:

«در اثبات نظریات خود به بیتهایی از هجونامه استناد کرده که در مجعول بودن آنها تردیدی نیست.»

۵. زاد سال و زاد روز فردوسی

- در ص ۳۱ با رویکرد به پژوهشهای مل و دیگران، سال ۳۲۹ ه. ق. (- ۳۱۸ خورشیدی) را زاد سال قطعی و درست فردوسی دانسته اند که همه‌ی رهنمودها و قرینه ها، درستی آن را تأیید می‌کند. اما برای تعیین زاد روز شاعر، از پژوهش تازه‌ی «ع. شاپور شهبازی» یاد کرده و نوشته اند:

«شهبازی می‌گوید هُرمزد بهمن^(۱۰) (اول ماه دهم) در آن سالها، تنها در ۳۷۱ یزدگری مصادف با آدینه ۱۴ ژانویه ۱۰۳۳ بوده و به استناد بیت: می لعل پیش آور ای روزبه / که شد سال گوینده بر شصت و سه (و با شمارش فاصله ابیات و تخمین این که هر روز چند بیت می‌سروده) سوم دی (۱۸ دسامبر ۹۴۰ میلادی) را برای روز تولد فردوسی پیشنهاد کرده است.»

+ می‌گویم: نخست این که «هُرمزد بهمن»، نخستین روز ماه یازدهم سال است و نه ماه دهم^(۱۱). دوم این که شهبازی با شمارش تفاوت سال خورشیدی یزدگری و سال هجری قمری، ۱۶ روز براین تاریخ افزوده است که برآیند آن می‌شود سوم ژانویه ۹۴۰ میلادی برابر با سوم دی ماه ۳۰۸ یزدگردی^(۱۲) و ۱۸ دسامبر که ۱۶ روز پیش از آن بوده، در سال ۹۳۹ میلادی واقع می‌شده و نه ۹۴۰.

۶. مذهب فردوسی

- در اشاره به روش و گرایش مذهبی فردوسی، نویسنده از این که «ظاهراً به فرق تشیع تمایل داشت.» (ص ۱۸)، «نمی‌توانست از نظر مذهبی به آل بویه تمایل نداشته باشد.» (ص ۳۸)، «ابیاتی سازگار با اعتقادات مذهبی محمود و در

ستایش سه خلیفه اول اسلام برای تقدیم کتاب به سلطان بر آن افزود.» (ص ۵۲)، «در تمایل به تشیع شهرت داشت.»، «شیعه بودن فردوسی مسلم نیست» (ص ۹۵) و «قاضی نورالله شوشتری دو قصیده از سروده های دوره ی صفوی را مؤید تشیع فردوسی قرار داده...» (ص ۹۵) سخن گفته است. اما هر در صص ۱۱۷-۱۱۹ دوازده بیت از هیجده بیتی را که در دیباچه ی شاهنامه زیر عنوان «گفتار اندر ستایش پیغمبر» آمده و به وصف - به گفته ی شاعر - «نبی و وصی» اختصاص دارد، بی کوچکترین شبهه یی در اصیل بودن آنها آورده و در پی نوشت به افزوده بودن چهار بیت در ستایش چهار خلیفه به روش اهل سنت در پاره یی از دست نوشته ها و بیرون گذاشته شدن آنها از متن ویراسته ی خالقی مطلق اشاره کرده و نوشته است: «روال سخن هم الحاقی بودن این ابیات را می رساند».

با این حال، بار دیگر گمان خود را که فردوسی خود هنگام تقدیم شاهنامه به محمود این بیتها را بر آن افزوده باشد، تکرار می کند؛ اما بی درنگ به سست پایگی ی این گمان پی می برد و به گفتاری از «دکتر عباس زریاب خویی» (۱۳) بازبرد می دهد که در آن از انطباق جهان بینی فردوسی با عقاید حکمای اسماعیلی سخن به میان آمده است. (۱۴) گفتنی است که به رغم آشفتگی دست نوشته های شاهنامه، بیت های ۱۸ گانه (و ۲ بیت جا به جا شده ی دیگر) در ستایش پیامبر و امام یکم در ۱۱ دست نوشته کهن آمده و تا آن جا که بنده می دانم تا کنون هیچ دلیل استواری بر نااصیل بودن آنها در جایی عنوان نشده است. از سوی دیگر ۴ بیت در ستایش چهار یار، هر چند که در بیشتر دست نوشته ها آمده، پیش از هر چیز به دلیل های ساختاری در روند طولی بیتها و نیز کاربردهای واژگانی آنها، افزوده بر شاهنامه (و آن هم نه از سوی خود فردوسی) است و با دیگر بیت های این بخش ناهمخوانی ی بنیادی و آشتی ناپذیر دارد. (۱۵) بر این بنیاد، شیعی بودن فردوسی امری محرز است و نیازی به قصیده های عصر صفوی هم ندارد و این کشمکش بیهوده ی قرن ها و بحث دراز دهه های اخیر درباره ی مذهب شاعر، دیگر اکنون باید

پایان یافته شمرده شود و به گفته ی درست نویسنده: «آیندگان به جای کنجکاوی در عقاید مذهبی دانای طوس، در جهان بینی و اندیشه های فلسفی او بحث خواهند کرد.» (ص ۹۵)

۷. پاره یی ناهمخوانیها و نارساییها در داده های کتاب

- در ص ۶ در اشاره به نامه های «رستم فرخ زاد» نوشته اند:

«جا دارد که به جای هر بحث و توضیحی، تمام آن (نامه رستم به برادرش) و نامه رستم به سعد وقاص و جواب او را در این جا بیاوریم. اما به ملاحظاتی فقط به نقل چند بیت از آن اکتفا می کنیم».

آن گاه ۸ بیت را آورده اند.

+ از این ۸ بیت، ۳ بیت «شود خوار... / پراگنده گردد... / به هر کشوری...» در هیچ یک از نامه های رستم نیست؛ بلکه از نامه ی یزدگرد سوم به مرزبانان طوس است (۱۶) که در ص ۱۶۶ همین کتاب، زیر عنوان درست خود آمده است. از این گذشته گویا در فاصله ی رسیدن کار تدوین یا چاپ کتاب از ص ۶ به صص ۱۶۰-۱۶۵، آن «ملاحظات» از میان رفته بوده باشد؛ چرا که در صفحه های اخیر، بیشترین بخش نامه های رستم و پاسخ سعد وقاص بدو را آورده اند. (۱۷)

- در صص ۷۰ و ۷۱ با آوردن نمونه هایی چند از سروده های فردوسی، باز تافتن رویدادهای زمانه و فرایندهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن دوران را در شاهنامه یادآوری کرده اند.

اما در ص ۱۹ نوشته اند:

«اندیشه فردوسی در جهان رؤیایی باستان سیر می کرد و به زحمت می توان از حوادثی که در دوره ی سی و چند ساله نظم کتاب اتفاق افتاده، اثری در شاهنامه یافت».

+ باید گفت که جهان باستان، آن گونه که فردوسی آن را می دیده، رؤیا و افسانه و دروغ نبوده و ریشه های استوار در زندگی واقعی ایرانیان داشته است و شاعر در سرتاسر

بشماریم».^(۱۸)

با این حال در صص ۴۰-۴۱ با تأکید بر این که «نظامی عروضی» با پشته‌های آینه در پایان شاهنامه، زمان سرایش کتاب را ۲۵ سال یاد کرده است و نه بیشتر و اگر در مآخذ خود ۳۰ سال را داشت، بی شک می آورد، بار دیگر در اصل بودن بیت «بسی رنج بردم...» شک ورزیده اند.^(۱۹) می‌گوییم با همان گزارشی که مؤلف کتاب از چگونگی نگاشت این بیت در دست‌نوشته‌ها داده است، دیگر تردیدی در افزوده بودن آن روا نیست. اما جای نداشتن این بیت زبانه‌ها همه‌ی ایرانیان در سروده‌های فردوسی، جدا از رهنمودهای دست‌نوشته شناختی - که دیدیم - دلیلهای روشن ساختار شناختی و کلید واژه شناختی نیز دارد. یکی از مهم ترین کلید واژه های این بیت، واژه‌ی «عجم» است که پیشینه‌ی کاربردی آن با بار منفی و دشنام آمیز از سوی تازیان چیره شده بر سرزمینهای غیر عرب، در نامیدن مردم آن سرزمینها و از جمله ایرانیان، بر همگان روشن است. ناگفته پیداست که آمدن چنین واژه‌ی بی در شاهنامه، نمی‌توانسته است با ساختار اندیشگی و آرمانی‌ی آن و با خویشکاری‌ی شاعر همخوانی داشته باشد و فردوسی هوشیارتر از آن بوده که در ساختار زبانی‌ی شاهکار خود، به دام عادت و تکرار بیفتد و از ایرانیان، که از آنان با دهها واژه‌ی شکوهمند و غرور آمیز نام می‌برد - با همان واژه‌ی یاد کند که مهاجمان، آگاهانه آن را برای خوارشماری و پست انگاری‌ی ایشان بکار گرفته بوده اند.

از سوی دیگر در فرهنگ شاهنامه‌ی «ولف»، تنها ۴ کاربرد از این واژه در شاهنامه به ثبت رسیده است که یکمین در «گشتاسپ نامه‌ی دقیقی»^(۲۰)، دومین در سر آغاز پادشاهی‌ی اشکانیان^(۲۱)، سومین در ستایش یکی از یاوران شاعر به نام «حسین (حُی) قَتیب»^(۲۲) و سرانجام چهارمین، در همان بیت موضوع بحث («بسی رنج بردم...») آمده است که سخن نویسنده در بی‌پشتوانگی آن را بیشتر آوردیم.^(۲۳) بررسی چگونگی و جای هریک از این کاربردها، نشان می‌دهد که واژه‌ی «عجم» جایی در واژگان فردوسی نداشته

شاهنامه، رویدادهای داستانی را نماد و تمثیلی از رخ داده های زمان خویش قرار داده است و خود به همین راز وارگی‌ی کارش روی دارد که می‌گوید: «تو این را دروغ و فسانه مدان / به یکسان روشن زمانه مدان / از او هر چه اندر خورد با خرد / دگر بر ره رمز معنی برد».

آیا انتظار داشته اند که فردوسی هم مانند بیهقی، گزارش روز به روز رویدادها را بدهد؟

- در ص ۱۵ در اشاره به دقیقی و فردوسی و اسدی آورده اند که:

«فقط این هر سه، داستانهای ملی ایران را موضوع

سخن خود قرار داده اند.»

+ اما در ص ۱۱۱ از فرامرزنامه، بهمن نامه، بُرزنامه، بیژن نامه و جز آن نام برده اند که موضوع همه‌ی آنها داستانهای کهن ایرانی است.

- در ص ۲۸ نوشته اند:

هر ایرانی این بیت معروف را از خاتمه کتاب به یاد

دارد: بسی رنج بردم در این سال سی اعجم زنده

کردم بدین پارسی»

و در پی نوشت افزوده اند:

«این بیت در نسخه کهن معروف موزخ ۶۷۵ و در

۱۱ نسخه از ۱۲ نسخه عکسی موجود در بنیاد

شاهنامه نیست. در چاپهای ترنماکان، و بروخیم و

روسیه هم نیست. فقط در نسخه موزخ ۸۴۱ موزخه

بریتانیا که متعلق به مهل بوده و ابیات اضافی و

الحاقی فراوان دارد و نیز در بعضی نسخ هجونامه

موجود است. شاید در هزاره فردوسی، آن را از

هجونامه ها بر روی اوراق جشن چاپ کرده اند و بر

بنای آرامگاه نیز نقش گردیده و از این راه شهرت

یافته است.»

+ اما بی درنگ، پس از این روشنگری‌ی دقیق و درست،

به آمده بودن ترجمه‌ی آن در متن از فارسی به عربی

در آمده‌ی «بُنداری» و درست درآمدن آن با حساب تقویم

روزگار شاعر اشاره کرده و نوشته اند که «نباید آن را الحاقی

است و نمی توانسته است داشته باشد و بیت «بسی رنج بردم...» نیز از بر ساخته ها و افزوده های بعدی است که به احتمال زیاد به تقلید از بیتی از فردوسی، ساخته شده است: «من این نامه فرخ گرفتم به فال / همی رنج بردم به بسیار سال».

- در ص ۲۳ «دوست مهربان» و «مهرتر گردن فراز» را که فردوسی در دیباجه‌ی شاهنامه، به منزله‌ی یاوران و پشتیبانان خود می‌ستاید، دو توصیف برای یک تن انگاشته و نوشته اند:

«حدس زده شده که این دوست جوان فردوسی، همان مهرتر گردن‌فراز پهلوان نژاد، منصور بن محمد، معروف به امیرک طوسی پسر ابومنصور عبدالرزاق بوده...» (۲۴)

در ص ۳۴ هم با قید «ظاهراً» به اینهمانی‌ی دو دوست استاد توس اشاره دارند (۲۵) و در پی نوشت ص ۱۲۳ نیز، هنگام شناساندن «امیرک منصور»، با یادکرد از پژوهشهای بهار، محیط طباطبایی و خالقی مطلق، او را با «دوست مهربان» آورنده‌ی «نامه‌ی خسروان» (داستانهای کهن ایرانی) به نزد شاعر، یک تن دانسته اند.

اما سپس، گویی همه‌ی این تکرارها و اصرارها و شاهد آوردنها را از یاد برده و از آن دو تن جداگانه یاد کرده اند:

«همه‌ی کسانی که فردوسی از آنها نام برده: مهربان دوستی که نسخه‌ی شاهنامه‌ی منثور را بدو داده، مهری گردن‌فراز که حامی او بوده، علی دیلم بودلف و خنی قتیب عامل خراج، همه از نامداران شهر خود شاعر بوده اند.» (ص ۳۵۶)

+ گفتنی است که در دیباجه‌ی شاهنامه - که نویسنده خود بخشهایی از آن را آورده است - «گفتار اندر داستان دوست مهربان» و «گفتار اندر ستایش امیرک منصور» دو پاره‌ی جداگانه از دیباجه است باروشنگریها و وصفهایی دیگرگونه درباره‌ی این دو تن (۲۶) و با هیچ دلیل و برهانی نمی‌توان این دو پاره را درباره‌ی یک تن دانست. هرگاه این دو عنوان

فرعی و بیهیهای آمده در زیر آنها در یادکرد از یک تن بود، شاعر چه دلیلی برای جداگانه آوردن آنها داشت؟ - در ص ۳۴۴ در اشاره به بیتی از فردوسی که «شاه شجاع مظفری» آن را در سروده‌ی بی از خود تضمین کرده است، نوشته اند که «این بیت را در شاهنامه نیافتم».

+ هرگاه تنها در چاپ بروخیم به جست و جوی این بیت پرداخته باشند، اکنون آن را در دسترس ندارم که بکاوم. اما بیت موضوع اشاره در مُل و مس و خا. هر سه آمده و چنین است: «که گر دو برادر نهد پشت پشت / تن کوه را خاک ماند به مشّت» (۲۷)

- در پی نوشت ص ۲۶۴، گفتار جلال خالقی مطلق درباره‌ی دست‌نویشت شاهنامه (فلورانس) را تنها به «ایران نامه، ص ۸۹-۹۳» بازبرد داده اند که نارساست و کامل آن «ایران نامه ۱: ۷، پاییز ۱۳۶۷، صص ۸۹-۹۳» است. (همان گفتار در کتاب «گل رنجهای کهن»، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۲، صص ۳۴۳-۳۷۱ نیز باز چاپ شده است).

- در صص ۲۲۳-۲۲۴ اشاره‌ی بی از «سنایی» در «حدیقه الحقیقه» را دلیل اصیل بودن دو بیت «یکی داستان زد بر آن شهریار / ز کار خود و گردش روزگار / که را در پس پرده دختر بود / اگر تاج دارد، بداختر بود»، در شاهنامه شمرده اند. این در حالی است که خود یاد آور شده اند:

«این دو بیت در چاپ مل نیست و در هیچ یک از نسخه‌های اساس کار آقای خالقی مطلق (۲۸) هم نبوده، اما در حاشیه‌ی چاپ بروخیم، از چاپ کلکته نقل شده است.»

+ با استناد به چنین بیهیهای بی‌پشتوانه‌ی بی است که پاره‌ی بی از کسان بر ضد فردوسی و شاهنامه و فرهنگ ایرانی داد سخن می‌دهند! می‌پرسم: مگر در هنگام سرایش منظومه‌ی سنایی (دهه‌ی سوم سده‌ی ششم هجری) امکان افزوده شده بودن این بیتها و بسیاری بیتهای دیگر بر شاهنامه وجود نداشته است؟ مگر در همین روزگار خودمان، با همه‌ی کارکرد صنعت چاپ و نشر گسترده و محدود نبود کتابها به چند دست‌نویشت، ندیده ایم و نمی‌بینیم که اندک زمانی پس از

درگذشت نویسنده و گاه حتا در دوران زندگی خود او، چه کاهش و افزایشهایی را در گفتارها و کتابهای او روا می‌دارند؟

- در ص ۱۰۴ نوشته اند که: «علامه محمدقزوینی با تصحیح مقدمه کهن شاهنامه ابومنصوری و تحقیق عالمانه خود، آن را کهن ترین نشر فارسی اعلام کرد.»

+ این مطلب، تا پیش از شناخته شدن نمونه‌ی کهن تری از نشر فارسی درست بود. اما امروز می‌دانیم که «رساله در احکام فقه حنفی» از «ابوالقاسم اسحاق سمرقندی» کهن ترین اثر بازمانده‌ی نشر فارسی است. این رساله را مؤلف در اصل به عربی نوشته و سپس خود به فارسی برگردانده است و گرچه خود کتاب تاریخ نگارش ندارد، از آن جا که مرگ نویسنده در تاریخ ۳۴۲ ثبت شده است، پس حتا اگر تاریخ نگارش رساله در آخرین سال زندگی او هم بوده باشد، باز

چهار سال کهن تر از «مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری» است که در ۳۴۶ نگاشته شده است. (۲۹)

- در ص ۹۵ در اشاره به بی‌علاقگی «احمدحسن میمندی» به زبان فارسی و بازگردانده شدن زبان رسمی دیوان به عربی در زمان وزارت او، نوشته اند:

«این وزیر از مردم میمند از روستاهای غزنین بود و احتمالاً زبان آن نواحی در آن دوره هنوز فارسی نبوده است.»

+ جای شگفتی بسیار است! چه دلیلی این «احتمالاً» را پشتیبانی می‌کند؟ چگونه می‌توان پذیرفت زبان مردم ناحیه‌ی که در همان زمان موضوع بحث (سده‌ی چهارم هجری) دهها شاعر و سخنور فارسی زبان در آن می‌زیستند و بزرگترین شاعر و حماسه سرای زبان فارسی در همان زمان در فاصله‌ی نه چندان دور از آن جا در توس خراسان تخم سخن فارسی می‌کشته است و یک سده پس از آن، درست در همان جا (غزنین) شاعر و سخنور بزرگ زبان فارسی «سنایی» زندگی می‌کرده است، فارسی نبوده باشد؟! - در ص ۱۷۲ در متن «مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری»

که آورده اند، می‌خوانیم که «ابن مقفع» فرزانه و ترجمان نامدار، «دبیر مأمون پسر هارون الرشید» خوانده شده است. نادرستی مطلب را یادآور می‌شدند. مأمون در سال ۱۹۸ یعنی ۵۳ سال پس از کشته شدن «ابن مقفع» به خلافت رسید. - در ص ۲۴۲ ستایشنامه‌ی منسوب به «انوری» را که در بزرگداشت فردوسی است، اما در دستنوشته‌های دیوان او نیامده، از مقدمه‌ی شاهنامه‌ی بایستغری آورده اند.

+ سزاوار بود که می‌نوشتند همان انوری در بیتی دیگر، نکوهشی ناسزاوار درباره‌ی فردوسی و شاهنامه دارد و می‌گوید: «در کمال بوعلی نقصان فردوسی نگر / هر کجا آمد شفا، شهنامه گوهر گز مباحش!» (۳۰)

- در صص ۲۵۵-۲۵۶ چندین نمونه از سروده‌های «نظامی گنجی» در ستایش فردوسی و شاهنامه را آورده اند که به جای خود خواندنی و بررسیدنی است.



+ اما بجا بود که برای نشان دادن روی دیگر سکه، به بیتهایی هم که همان نظامی در «شرفنامه» آورده و در آنها بر اثر خشک اندیشی و جزم باوری، فردوسی را برای باور دینی اش، نکوهش کرده است، اشاره می‌کردند: «گهر خر چهارند و گوهر چهار / فروشنده را با فضولی چه کار؟...» (۳۱)

۸. ناهماهنگی در نگاشت پاره یی از نامها

- در ص ۳۲ موهل و در جاهای دیگر موهل یا مهل یا مل نوشته اند.

- در ص ۳۴ و بسیاری از جاهای دیگر نولدکه و در ص ۱۰۴ نلدکه آورده اند.

- در ص ۴۱ و ۳۰۹ و جاهای دیگر نام «حمدالله مستوفی» را (که در همه ی کتابها و گفتارها و فرهنگها، از جمله لغت نامه ی دهخدا به همین گونه ثبت شده است)، گذشته از همین صورت درست، به صورتهای «حُمد مستوفی» و «حمد مستوفی» هم آورده اند. در حالی که در نامنامه ی پایان کتاب، تنها همان «حمدالله مستوفی» را می‌بینیم.

۹. سهوهای نگارشی یا نادریستهای چاپی

در کتاب ۲۳ سهو نگارشی یا نادریستی چاپی دیده ام که برای کوتاه سخنی از یادآوری آنها در می‌گذرم و تنها به مؤبد (غلط مشهور) به جای موبد اشاره می‌کنم که می‌تواند شبهه برانگیز شود.

۱۰. ناروشمندی در سامان بخشی به نامنامه

نامنامه یا فهرست نامها در هر کتاب پژوهشی می‌تواند کلیدرهنمونی برای خوانندگان و پژوهندگان باشد و بر ارزش کار بیفزاید اما چگونگی سامان بخشی به نامنامه روشهایی دارد که اگر پروای آنها را نداشته باشند، نقض غرض می‌شود و دیگر باری از دوش پژوهشگران بر نمی‌دارد. در نامنامه ی این کتاب به نابسامانیهای زیر بر می‌خوریم:

الف. آوردن نام خانوادگی یا لقب یا عنوان مشهور شخص

که بیشتر بدان شناخته می‌شود، در پی نام یا کنیه ی او که شهرت کمتری دارد: ابوبکر محمدبن جعفر نرشی (به جای نرشی، ابوبکر...)، ابوالفضل بیهقی (به جای بیهقی، ابوالفضل)، احمد غزالی (به جای غزالی، احمد)، حمدالله مستوفی (به جای مستوفی، حمدالله) مری بویس (به جای بویس، مری) و جز آن.

ب. آوردن نام خانوادگی به تنهایی: تقی زاده (به جای تقی زاده، سیدحسن)، رادویانی (به جای رادویانی، محمدبن عمر)، مدرس رضوی (به جای مدرس رضوی، محمدتقی)، محیط طباطبایی (به جای محیط طباطبایی، محمد) نولدکه (به جای نولدکه، تئودور) و جز آن.

پ. نیاوردن برابر مشهورتر برخی از نامها: پرویز به جای پرویز (= خسرو پرویز).

ت. از قلم انداختن برخی از نامها: پیروز (شاه ساسانی)

۱۷۸

شانزدهم بهمن ۱۳۷۴

بازنوردها و پانوش ها:

۱- البته همان گونه که نویسنده ی کتاب حاضر نیز اشاره کرده است - این رشته از گزارشهای فرهنگی و ادبی ی معاصران، همواره بارآور و رهنمون به دریافت و شناختی نو و سودمند نبوده است و پاره یی از روی آوران به شاهنامه، بی‌پشتوانه ی آگاهی ی فراگیر از تاریخ و فرهنگ ایران و سنجه های همگانی ی نقد ادبی در جهان امروز و نیز ژرف نگریهای ویژه در کار شاهنامه پژوهی، گام در این راه نهاده اند و برآیندکارشان، نه تنها گرهی از کلاف سردرگم هزارساله نگشوده، بلکه آشوبها و پیچیدگیهای تازه یی نیز بر آن افزوده است. از این گروه در این جهان نام نمی‌برم و به آشفته کاریهایشان اشاره یی نمی‌کنم؛ چرا که پیش از این، به سهم ناچیز خود، به نقد و بررسی ی برخی از این غلط اندازیها پرداخته ام و دیگران نیز در این راستا روشنگریها کرده اند و پژوهندگان دلسوز و راستین با این بحثها آشنایند.

۲- درباره ارزش و پایگاه شاهنامه در ادبیات جهان و چگونگی برداشت دیگران درباره ی آن، جدا از پژوهشهای دانشمندانی چون

«تئودور نولدکه»ی آلمانی، «هانری ماسه»ی فرانسوی و دیگران، نگاه کنید به تازه ترین پژوهش و برداشت در این زمینه از «دیک دیویس» شاعر و پژوهشگر انگلیسی و دانشیار زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه «اوهایو» در آمریکا با کتاب شناخت زیر:

Dick Davis, *Epic and Sedition: The Case of Ferdowsi's Shahnameh*, The University of Arkansas Press, Fayetteville 1992.

این کتاب، پایان نامه‌ی دوره‌ی دکتری نویسنده در دانشگاه منچستر انگلستان بوده است. برای آشنایی با برداشتهای ایران شناختی و شاهنامه پژوهی «دیویس» نگاه کنید به گفت و شنود «علی دهباشی» با او در «کلک» ۶۷/ مهر ۱۳۷۴، صص ۱۴۸-۱۵۶.

۳- به گفته‌ی «رودکی»: «شو تا قیامت آید زاری کن / کی رفته را به زاری باز آری؟»

۴- در هنگام نگارش این گفتار - چنان که اشاره کرده اند - بیش از دو دفتر از ویرایش «جلال خالقی مطلق» نشر نیافته بوده است. اما در سالهای ۱۳۷۱ و ۱۳۷۳، دفترهای سوم و چهارم آن نیز منتشر شد.

۵- «دین» در منتهی الارب و لسان العرب و تاج العروس، به معنی «حال» آمده است که شاید تناسبی با مفهوم بیت موضوع بحث داشته باشد. اما از آن جا که این واژه با این معنای غیرمتعارف، کاربرد دیگری در شاهنامه ندارد، پذیرش اصیل بودن آن در این جا هم دشوار می نماید. درباره‌ی «وین» و بدل نگاشتهای آن در این کاربرد در شاهنامه، سالها پیش گفتار پژوهشی سودمندی خواندم که متأسفانه اکنون در دسترس من نیست و با قید احتیاط، گمان می برم از «دکتر محمود عبادیان» بود و در یکی از جلدهای «نامواره دکتر محمود افشار» (۹)

درباره‌ی «وین»، همچنین ← عبدالحسین نوشین: واژه نامک، بنیاد فرهنگ باران، ۱۳۵۰، صص ۳۴۱-۳۴۲.

۶- تأکید از نویسنده‌ی کتاب است.

۷- در این باره ← «نقوذ بوستان در برخی از دستنویسهای شاهنامه» از «جلال خالقی مطلق» (ایران نامه ۴: ۴، تابستان ۱۳۶۵، صص ۶۲۴-۶۲۶ و باز چاپ همان گفتار در کتاب «گل رنجهای کهن» از همان پژوهنده، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۲، صص ۱۷۱-۱۷۴).

۸- مس، ج ۹، ص ۳۴۰، بب ۳۶۰-۳۶۱.

۹- نگارنده‌ی این گفتار، پیش از این نیز جنبه هایی از این مسئله‌ی کلیدی در زندگیتامه‌ی حماسه سرای بزرگ ایران را بررسیده است؛ اما پژوهش خود را هنوز هم نارسا می داند. ← «زمان و زندگی فردوسی» در

«نامگانی استادعلی سامی» به کوشش دکتر محمود طاووسی، انتشارات نوید، شیراز ۱۳۷۰، صص ۲۸۱-۳۰۴ و چاپ دیگر همان گفتار در «یادنامه آئین بزرگداشت آغاز هزاره دوم سرایش شاهنامه فردوسی در اصفهان»، فیروز نشر سپاهان و نشر زنده رود، اصفهان ۱۳۷۰، صص ۶۷-۹۴.

۱۰- نام روزی است که فردوسی، هنگام یاد کرد از ۶۳ سالگی خود، بدان اشاره می کند: «چو آدینه هرمزد بهمن بود/...»

۱۱- «شهبازی» در اشاره به بیت دیگری از شاعر، سخن از «هرمزد دی» می گوید که برابر یکمین روز ماه دهم و یک ماه پیش از گفتن «چو آدینه هرمزد بهمن بود» بوده است. در این گفتاورده، این دو باهم اشتباه شده است.

۱۲- برای آشنایی بیشتر با پژوهش «شهبازی» در این راستا، رجوع کنید به:

A. Shapur Shahbazi, *Ferdowsi: A Critical Biography*, Publishers, 1991, pp. 23 - 30 Mazda

۱۳- عباس زریاب خویی: نگاهی تازه به مقدمه شاهنامه، ایران نامه ۱: ۱۰، زمستان ۱۳۷۰، صص ۱۴-۲۳.

۱۴- زنده یاد دکتر زریاب خویی، رویکردی به تأثیرپذیری فردوسی از منتهای دینی و فلسفی پارسی میانه (پهلوی) به میانجی میآخذهای کارش نداشته است. در این باره ← ج. ک. کویاجی، پژوهشهایی در شاهنامه، گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه، زنده رود - اصفهان ۱۳۷۱، گفتار یکم «یزدان شناخت و فلسفه در شاهنامه»، صص ۱-۳۲.

۱۵- جلال خالقی مطلق: معرفی قطعات الحاقی شاهنامه، ایران نامه ۱۳، پاییز ۱۳۶۳، صص ۲۸-۳۱ و آینده ۹ و ۱۱ سال ۱۳۶۱ و ۳-۲، سال ۱۳۶۳ و نیز «کنایه نظامی به مذهب فردوسی» از همو، ایران شناسی ۳: ۴، پاییز ۱۳۷۱، صص ۶۶۳-۶۶۴.

۱۶- مس، ج ۹، ص ۳۴۱، بب ۳۷۲-۳۷۳.

۱۷- همان، صص ۳۱۳-۳۲۶، بب ۳۳-۱۹۳ و صص ۳۳۹-۳۴۶، بب ۳۳۸-۴۲۱.

۱۸- مگر دستنوشته یا دستنوشتهایی که «بنداری» شاهنامه را از روی آنها به عربی برگردانده، برتری و ویژگی داشته است؟ آیا تا سالهای ۶۲۰-۶۲۴ که «بنداری» دست اندرکار ترجمه‌ی شاهنامه بوده است، فرصت بسنده برای رونویسان دستبردزنده به متن شاهنامه و کاهش و افزایش بیتها و روایتهایی از آن و بدان نبوده؟ و آیا دست زندگان به چنین کاری، آن قدر اهل حساب و کتاب نبوده اند که آنچه را به نام

شاعر به شاهنامه می‌افزایند، به گونه‌ی بسازند که «با حساب نیز درست درآید»؟

۱۹- شکفتا که شهرت این بیت، دست از سر نویسنده بر نمی‌دارد و درست یک صفحه پس از آن (در ص ۴۲) باز هم از «کاخ گزند نیافتنی» سخن فردوسی که «عجم زنده کرده آن بوده» یاد می‌کند!

۲۰- «... عجم را چنین بود آیین و داد» (م- ج ۶، ص ۱۲۰، ب ۷۹۵) در اشاره به رواج «خویشاوند پیوندی» (زناشویی با خویشاوندان نزدیک) در ایران باستان است که چند نمونه‌ی آن در شاهنامه و از جمله در همان دوران گشتاسپ و جانشین او بهمن بازتافته است و این اشاره‌ی «دقیقی» می‌تواند گونه‌ی بی‌توجیه و پوزش‌خواهی برای کاری باشد که پس از اسلام ناروا و حرام شمرده شده است و ناگزیر گوینده، کوشیده است تا در برابر چیره‌دستان روزگار برای سخن گفتن از این امر، از همان واژه‌ی «عجم» بهره‌گیرد که آنان برای نامیدن ایرانیان و بویژه ایرانیان باستان به کار می‌بردند. می‌توان انگاشت که هرگاه فردوسی قرار بود بدین شیوه‌ی زناشویی اشاره کند، می‌گفت: «نیا را چنین بود آیین و داد».

۲۱- «کجا شد فریدون و ضحاک و جم / مهان عرب، خسروان عجم؟» (م- ج ۷، ص ۱۱۴، ب ۳۴) در متن شاهنامه و حتا در اندرزگوییها و حکمت آموزیهای شاعر نیست، بلکه در بیت‌های سپس افزوده بر دستنویست شاهنامه برای ستایش «محمود» است که سروده‌ی فردوسی بودن آنها جای تردید و تأمل بسیار دارد و در متن این گفتار از آنها سخن گفتیم. اما به فرض هم که فردوسی خود این بیتها را بر متن افزوده باشد، واژه‌ی «عجم» را که از واژگان او نیست، در این کاربرد ویژه به سبب آن که از تعبیرهای رایج و عادی در ذهن و زبان مخاطب او، بوده، بگنار گرفته است.

نکته‌ی بسیار مهم، کاربرد همکرد «مهان عرب» در این بیت است که با ساختار اندیشگی شاهنامه در تضاد و تقابل کامل قرار می‌گیرد و «ولف» هم هیچ کاربردی از آن (وحتا همین یکی را) ثبت نکرده است و همین می‌تواند سرنخی باشد برای پیگیری مسئله‌ی انتساب این گونه بیتها به فردوسی.

۲۲- «حسین (خنی) قتیب است از آزادگان / که از من نخواهد سخن رایگان... / همش رای و هم دانش و هم نسب / چراغ عجم، آفتاب عرب» (م- ج ۹، ص ۳۸۱، ب ۸۵۱ و ص ۳۸۲، ب ۸۶۰). این حسین (یا خنی) قتیب که در روزگار فردوسی کارگزار خراج نوس بوده، به قرینه‌ی نامش و به استناد وصف «آفتاب عرب» بایست از خاندانهای

عرب کوچیده به خراسان بوده باشد و از این رو، شاعر که از او یاری و پشتیبانی دیده بوده، برای سپاسگزاری از وی، با واژگانی که برای او سخت آشنا و مألوف بوده و از جمله «چراغ عجم» به وصف و ستایش او می‌پردازد. از این رو واژه‌ی «عجم» در این کاربرد هم نه در شمار واژگان همیشگی شاعر، بلکه به منزله‌ی رمزگانی است که در وضعی ویژه و از سر ناگزیری بکار رفته است.

۲۳- درباره‌ی نادرست بودن انتساب بیت «بسی رنج بردم...» به فردوسی، همچنین نوشته‌های نگارنده‌ی این گفتار در «بررسی کتاب»، دوره‌ی جدید ۲: ۶، لوس آنجلس تابستان ۱۳۷۰ ص ۵۱۵ و «ایران شناسی» ۲: ۴، مریلند - تابستان ۱۳۷۱، ص ۲۵۲.

۲۴- نویسنده، این مطلب را به گفتاری از «جلال خالقی مطلق» با عنوان «یکی مهتری بود گردنفر از» در مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه فردوسی، ۱۳: ۲، تابستان ۱۳۵۶ بازبرد داده است.

۲۵- به محمد محیط طباطبایی: «ابو منصور بن محمد، بانی نظم شاهنامه» در مجله‌ی «گوهر»، آذر ۲۵۳۶ و اردیبهشت ۲۵۳۷ (= ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷) بازبرد داده‌اند.

۲۶- خا. دفتر یکم صص ۱۳-۱۵.
۲۷- قس. ج ۲، ص ۳۳۹، ب ۱۳۹۳ / م- ج ۴، ص ۹۶، ب ۱۳۶۴ / خا. دفتر سوم، ص ۸۵، ب ۹۵۷.

۲۸- یعنی کهن‌ترین و معتبرترین دستنویستهای شناخته‌ی شاهنامه.
۲۹- اشاره‌ی دقیق به این رساله را به بانو «شاداب وجدی» بدهکارم. ایشان نوشته‌اند که یگانه دستنویست یافته‌ی این رساله در کتابخانه‌ی شخصی‌ی زنده‌یاد «دکتر مهدی بیانی» بوده است و امروز دانسته نیست که در کجاست. رونوشتی از آن نیز در یکی از کتابخانه‌های ترکیه (۴) هست (← بررسی کتاب، دوره‌ی جدید، ۹ بهار ۱۳۷۱، ص ۸۷۶).

۳۰- دیوان اتوری، به تصحیح سعید نفیسی، ص ۴۱۴.
۳۱- درباره‌ی این بیتها و کنایه و تعریض نظامی به فردوسی ← جلال خالقی مطلق: «کنایه نظامی به مذهب فردوسی»، ایران شناسی ۳: ۴، پاییز ۱۳۷۱، صص ۶۶۳-۶۶۴.

